ایران ورزشی

روزنامه ورزشی صبح ایران ■ صاحب امتیاز: خبرگزاری جمهوری اسلامی ■ مدیرمسئول: علی عالی ■ تلفن: ۱۴_۸۸۵۰۴۱۱۳ ■ نمابر: ۸۴۷۱۱۱۷۳ ■ سازمان آگهی ها: ۱۸۷۷_۸۸۵۰۱۳۰۰_۸۸۷۴۶۵۸۳ ■ انتشارات: ۵و۸۸۵۴۸۸۹۲ ■ امور مشترکین: ۸۸۷۴۸۸۰۰_۸۸۵۲۱۹۵۴ ■ نشانی: تهران، خیابان خرمشهر، شماره ۲۰۸/صندوق پستی ۵۳۸۸-۱۵۸۷۵ ■ چاپ: ایرانیان

@iranvarzeshii

یکشنبه ۹ آذر ۱۳۹۹- شماره ۶۶۳۶

نظر خود را به این شماره پیامک کنید 3000 45 12 13

www.INN.ir

info@inn.ir

یادداشت

محمد قراگزلو

کرونا یک همکار محجوب را از ما گرفت

بعد از اهل سینما و تئاتر، انگار قرار بود بچه‌های مطبوعاتی و ورزشی‌نویس هم شوکه شوند چرا که کرونای ناجوانمرد همچنان در کوچه خیابان‌های این شهر می‌تازد و مشغول دستچین کردن بهترین‌هاست.

آرش رستم‌نمدی همکار سابق مادرتحریریه روزنامه «ایران‌ورزشی» از میان ما رفت. آرش محجوب بود. پسراردبیل‌وعاشق فوتبال. همیشه در بحث‌های فوتبالی اول خوب گوش می‌کرد و بعد وارد مجادله کلامی می‌شد. عاشق بحث‌های فنی بود و البته سوادش را هم داشت. به عبارت درست‌تر چم و خم فوتبال را خوب می‌شناخت. وارد حاشیه‌هایش نمی‌شد و هر چه بود صحبت از فن فوتبال بود و بس.

علاقه فراوانی به استخراج آمار و ارقام مسابقات داشت و دفتر و دستکی برای خودش درست می‌کرد که لنگه نداشت. برای نوشتن مطالبش مثل اکثر ما عجله نداشت. آن روزها که خبری از تایپ و کامپیوتر نبود، طوری مطالبش را با دقت و وسواس فراوان می‌نوشت که انگار دارد خطاطی می‌کند و قرار است کسی به تمیزی و زیبایی متنش نمره بدهد. به خاطر همین خصلت، محبوب حروفچین‌ها شده بود و بین بچه‌های تحریریه او را از همه بیشتر دوست داشتند. آرش از آن پرسپولیسی‌های دوآتشه بود که منطق به تعصبش حکم نمی‌راند. آلمانی و بایرنی هم بود اما وقت بازی‌های سالنی یک کت پارما مربوط به آن سال‌های طلایی ابتدایی دهه ۹۰ به تن می‌کرد. در ایتالیا پارما را دوست داشت و به آن وفادار مانده بود. با وجود اضافه وزنی که داشت برایش افت داشت در فوتبال سالنی دوستانه خودمان هم کم بیاورد. اینطوری بود که خودش را می‌کشاند جلو، یک شوت نوک پای خشک می‌زد و دوباره برمی‌گشت عقب. گاهی اوقات شوت‌هایش گل می‌شد اما حتی بعد از آن اندک گل‌های سخت ادا و اصول نداشت و بدون اینکه خوشحالی کند یا فریادی بزند حرف‌هایش را می‌خورد. انگار توی دلش می‌گفت شانس آوردید که روی فرم نیستم وگرنه نشان‌تان می‌دادم!

آرش دایره لغات گسترده‌ای داشت و جدول کلمات متقاطع طراحی می‌کرد. طبیعتاً وقتی چیزی می‌نوشت این گستردگی دایره لغات به کمکش می‌آمد و مطالب فنی‌اش خواندنی‌تر می‌شد. آرش خوش خنده بود و همیشه آخر بحث‌های فنی برای ضربه فنی کردن حریفش یک خنده مفصل نصیبش می‌کرد و این هم از خوبی‌اش بود.

وزنش بالا رفته بود و سیگار هم می‌کشید. دنیا هم به او روی خوشی نشان نداده بود. همین شد که قلبش ریپ زد و مدتی درگیر جراحی و بیمارستان شد. اینها که از او گفتم همه مربوط به نزدیک به دو دهه قبل بود. برای روزگار خوشی‌مان. برای دورانی که حال همکارمان برایمان مهم بود و به احوالش توجه می‌کردیم. بعد از آن هیچ چیزی از آرش نشنیده بودیم الا آن عمل جراحی قلبش. فکر می‌کردیم او هم گوشه‌ای از این دنیا دارد کارش را انجام می‌دهد و مثل همه ما با سختی‌های روزگار می‌جنگد و پیش می‌رود غافل از اینکه قرار بود داستان زندگی‌اش را کرونا تمام کند. آرش رستم‌نمدی را کرونا از مطبوعات ورزشی گرفت. برای دوست خوب‌مان آرامش ابدی و برای خانواده‌اش صبر فراوان طلب می‌کنیم.

طنزیم

هومن جعفری

پایان دلبری اینستاگرامی

حضور نوه علی آقا پروین با پانزده کیلو اضافه وزن در تیم‌های پایه پرسپولیس را گرامی می‌داریم. ایشان با توهین کردن به طرفداران تیم رقیب در اینستاگرام نشان دادند که ظرفیت‌های لازم برای بزرگی در فوتبال ایران را به خوبی دارند. سن و وزن بهانه است. به اهداف بلند مدت فکر کن.

نتیجه اخلاقی: چقدر خوب است آدم پدربزرگ معروف داشته باشد. ما که نداشتیم به جایی هم نرسیدیم.

***

علیرضا منصوریان بعد از شروع طوفانی در تراکتورسازی، حالا یک مقدار در چاروغن سوزی شده. شروع طوفانی البته کنایه از پاک کردن عکس‌های گذشته است. همان روزی که استاد برای جلب رضایت هواداران تراکتورسازی، تمام گذشته خود را پاک کرد، مشخص بود که این دلبری کردن به جایی نمی‌رسد. فقط سه هفته از لیگ گذشته اما هواداران تراکتورسازی خواستار برکناری مربی خودشان شده‌اند. به نظر من علی آقا یک بار اینستاگرامش را از روی گوشی‌اش پاک کند و دوباره نصب نماید شاید افاقه کرد!

***

فقط در ایران است که مسئولان این توان را دارند که از اتفاقی مثل تصویب شدن اساسنامه در فیفا به گونه‌ای یاد کنند که انگار شاخ غول را شکسته‌اند!

(بهاروند در مجمع عمومی فدراسیون فوتبال افزود: از طرفی برخی سعی داشتند کارشکنی کنند تا اساسنامه به تأیید نرسد که با وجود این کارشکنی‌ها اساسنامه به تأیید فیفا رسید. پیش از مجمع نیز آماری از اعضای مجمع در خصوص تأیید اساسنامه گرفتیم که نظرها مثبت است و آماربی نظیری در این خصوص کسب کردیم. با تأیید اساسنامه یک اتفاق ماندگار در فوتبال کشور رقم خواهد خورد.)

عکس روز

مارادونا و جنگ

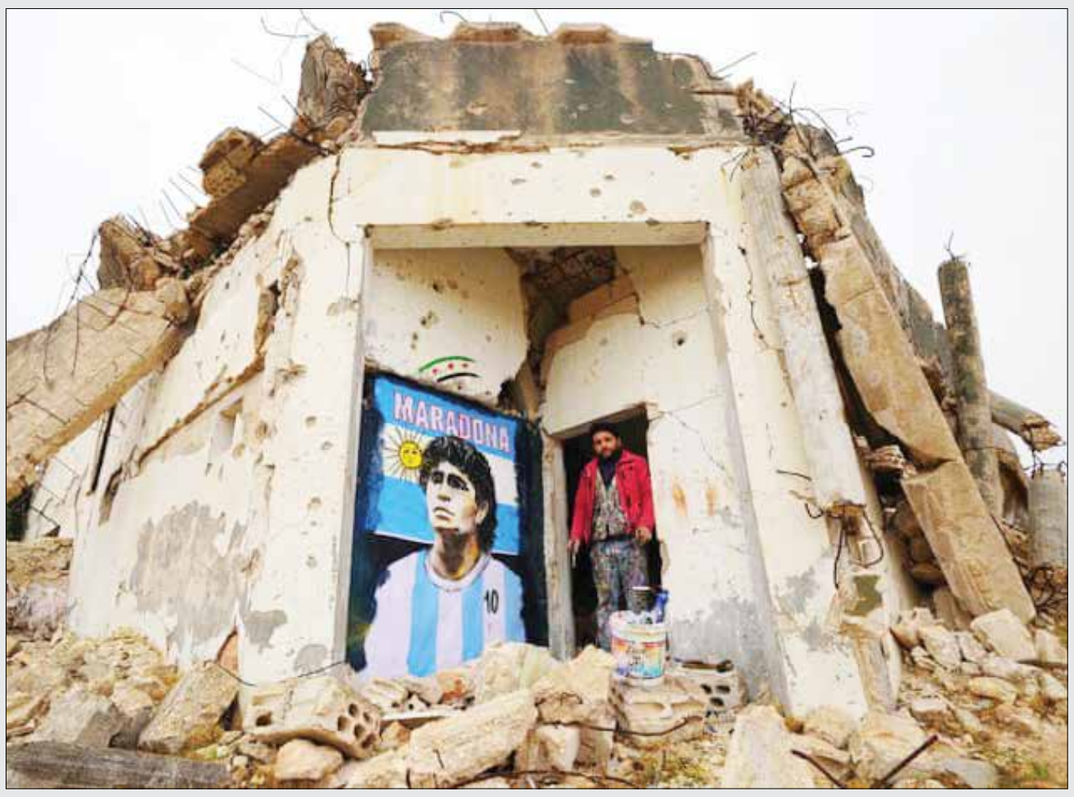

اینجا سوریه است. شهر بینیش. نقاشی مارادونا که از رنگش مشخص است تروتازه است، از راهی دور خودنمایی می‌کند. کنار نقاشی، عزیز عثمان ایستاده. هنرمند سوری که نقاشی را روی خرابه‌های این شهر جنگ‌زده کشیده. انگار جادوی او و عشقی که در دل هوادارانش کاشته حالا حالاها قرار نیست از یاد برود. عکس را محمد حاج کادو برای AFP گرفته.

کاریکاتور

سولشائر اخیراً در مصاحبه‌ای گفته تأثیری که برونو فرناندز در منچستر گذاشته درست مثل تأثیر کریستیانو رونالدو است. آیا او هم مثل هموطنش روزی به رئال مادرید می‌رود و توپ طلا می‌گیرد؟

در چنین روزی ۹ آذر ۱۳۷۶

شنبه شب ملبورن شب رؤیای ایرانیان بود

نهم آذر ۱۳۷۶ برابر با ۳۰ نوامبر ۱۹۹۷ ایرانیان مقیم ملبورن و دیگر شهرهای استرالیا که برای تماشای مسابقه فوتبال ایران و استرالیا به ورزشگاه ملبورن رفته بودند، پس از صعود تیم ایران به جام جهانی ۹۸ فرانسه به خیابان‌های این شهر ریختند و به جشن و پایکوبی پرداختند. ایرانیان مقیم استرالیا در خیابان‌های ملبورن با زدن بوق اتومبیل‌های خود، طبل و شیپور و تکان دادن پرچم جمهوری اسلامی تا پاسی از شب در خیابان‌های این شهر در حال گردش بودند. تعداد بیشماری از ایرانیان مقیم استرالیا خود را به هتل محل اقامت اعضای تیم ملی فوتبال رساندند و با گل و شیرینی و شکلات جشن کوچکی همراه با ملی‌پوشان برپا کردند. خوشحالی و شادی آنها به حدی بود که اشک شوق می‌ریختند و به اعضای تیم ملی و یکدیگر این موفقیت را تبریک می‌گفتند. علیرضا ملک‌محمدی که بلوز سفید منقش به پرچم و نقشه ایران به تن داشت به خبرنگار اعزامی ایرنا به ملبورن گفت: «امشب شب ایرانیان مقیم استرالیا است و از فردا روز سربلندی بیشتر ایرانیان در این کشور است.»

وی افزود: «از فردا صبح با سربلندی و افتخار بیشتر خود را ایرانی معرفی خواهیم کرد و این خاطره بزرگ و همیشه جاوید را برای استرالیایی‌ها تعریف خواهیم کرد.» شیوا فقیهی‌نژاد نیز گفت: «آنقدر خوشحالم که خود را در حال پرواز در آسمان می‌بینم. این شب، شب رویایی ایرانیان مقیم استرالیا است.» وی افزود: «بیش از ۲۰ سال بود که چنین هیجانی به ایرانیان مقیم استرالیا دست نداده بود و خوشحالم که از این پس با نام ایران سربلند در این کشور زندگی خواهیم کرد.» وی گفت: «مادرم در کمتر از پنج روز برای این مسابقه بیش از یک صد پرچم بزرگ و ۵۰۰ پرچم کوچک برای دور گردن و پیشانی دوخت که همه اینها نشان از عشق و علاقه به کشورمان دارد.»

تک به تک

سامان موحدی راد

نمی‌توان مارادونا را فراموش کرد

تو، یه سایه بودی...

هنوز این خبر مرگ برایم هضم نشده است. یعنی دیگر در دنیا دیگو مارادونایی زنده نیست؟ درست است که او در سال‌های اخیر در سطح یک فوتبال دنیا نبوده و اغلب در احوالی نامناسب در لیگ‌های ناشناخته‌ای هدایت تیم‌های ناشناخته‌تری را بر عهده داشته اما مگر زندگی حرفه‌ای یک بازیگر فقط در اینها خلاصه می‌شود؟ چه کسی است که مارادونا را نشناسد و تأثیر او را در دنیای فوتبال نداند. درست در سال‌هایی که فیفا تلاش می‌کرد تا فوتبال را به سمت حرفه‌ای شدن پیش ببرد و از آن درآمدزایی کند چه کسی بهتر از دیگو مارادونا برای جذب مخاطب جهانی به فوتبال. درست همان زمانی که فیفا تصمیم گرفت با وارد کردن چرخه پول به فوتبال این ورزش را به یک صنعت تبدیل کند بیش از هر چیزی نیاز به نمادهایی داشت که نام و عکس‌شان روی دیوارها، تی‌شرت‌ها و شبکه‌های تلویزیونی باشد و از اقبال آنها بود که دیگو مارادونایی در جام جهانی ۱۹۸۶ بود که یک تنه تیمش را به قهرمانی برساند. از آن حرکت انفجاری در بازی با انگلستان بگیر تا نقش بی‌بدیلش در قهرمانی آرژانتین همه و همه نشان می‌داد که فوتبال یک سلطان پولساز پیدا کرده است. در واقع مارادونا همان چیزی بود که دنیای فوتبال در دهه ۸۰ میلادی می‌خواست. قهرمان، عاصی و سرکش با حاشیه‌های فراوانی که او را محبوب رسانه‌ها می‌کرد و همین‌ها کمک می‌کرد هر روز بر مشتاقان فوتبال افزوده شود و بسیاری به عشق ستاره‌های آن سال‌ها که مارادونا گل سرسبدشان بود عاشق فوتبال و این جادوی دنیای جدید شوند. مارادونا هرچه که در زندگی شخصی‌اش بود و هر کار خارج از عرف و اخلاقی که در دنیای غیرفوتبالی کرد به جای خود محل قضاوت و بازخواست است اما با همه اینها نمی‌توان از نقش او برای شکل دادن به فوتبال جدید چشم‌پوشی کرد.

نفر به نفر

سام ستارزاده

دیه گوئیتو؛ فراتر از یک فوتبالیست

D10S، عادت و عشق و عاطفه

در مورد تکنیک و مهارت دیه‌گو آرماندو مارادونای فقید، کارشناسان و تحلیل‌گران قدیمی‌تر صاحب‌نظرترند. شاید بتوان گفت او بی‌همتاترین و خلاق‌ترین هافبک هجومی تاریخ فوتبال بوده و شاید هم نتوان گفت اما نمی‌توان انکار کرد که هیچ‌کس نظیر مارادونا نسل‌های بعد فوتبال‌دوستان را، فارغ از زمان، مکان، ملیت، نژاد و موقعیت اجتماعی‌شان، شیفته خود نساخته. مارادونا در بوکاجونیورز که تیم محبوب قشر محروم آرژانتین بود، پسر طلایی کشورش شد؛ ولی درگذشتش، میلیون‌ها طرفدار متمول تیم رقیب، ریورپلاته را نیز با کوله‌باری از بهت و اندوه و خشم به خیابان‌های بوینس‌آیرس کشاند.

من و هم‌نسل‌های من، از تماشای اعجاز دیه‌گوئیتو درون مستطیل سبز و در لباس بارسلونا، ناپولی و آلبی‌سلسته محروم بودیم. با فوتبال که آشنا شدیم، از تماشای گل قرن و دیگر هایلایت‌های موجود از مارادونا لذت می‌بردیم ولی گوشمان با اخبار اعتیاد نابغه فوتبال به مواد مخدر پر می‌شد؛ از محاکمه، ابتلا به هپاتیت و رفتن به منجلاب‌هایی که حکایت آنها قلب هر خبرنگار ورزشی‌ای را می‌آزرد. حتی سال ۲۰۰۷ که بود، در یک ماه، سه بار متوالی شایعه درگذشتش سوهان روحمان شد اما به قول پپ گواردیولا، مهم نیست دیه‌گو با زندگی خودش چه کرد؛ بلکه مهم این است که با زندگی ما چه کرد.

در دهه ۸۰ میلادی، دوربین‌ها، رسانه‌ها و پاپاراتزی‌ها هنوز به‌قدری گسترده نشده بودند که مانند مسی و رونالدو، ریز جزئیات زندگی شخصی مارادونا را برایمان فاش کنند؛ ولی ال‌دیز در همان قاب‌های محدود عاشق بودن و بی‌ریا بودن را به بسیاری از ما یاد داد. مارادونا بی‌شک عشق به فوتبال را معنی کرده. به هنگام گرم کردن در ورزشگاه‌ها، رقص‌های عاشقانه‌اش با توپ فوتبال که موزون با ترانه‌های پخش شده از بلندگوی ورزشگاه پیش می‌تاختند، این عشق را برایمان تداعی می‌کردند. وی عشق به وطن را حتی به غیر آرژانتینی‌ها یاد داد. وقتی او پنج مدافع و سنگربان تیم ملی انگلیس را دریبل زد تا توپ را به تور دروازه آنان بدوزد، تنها آرژانتین را به فینال جام جهانی ۱۹۸۶ نبرد؛ بلکه از طرف مردمش انتقام خون ۶۴۹ کشته جنگ فالکلند را گرفت. گزارشگر اسپانیولی، هم «زنده‌باد فوتبال» سر می‌داد و هم به حق می‌گفت که با این گل یک ملت مشتشان را گره می‌کنند و نام آرژانتین را فریاد می‌زنند. از بوکاجونیورز تا کاتالونیا و ناپل، نابغه به هرجا که می‌رفت، نماد خاستگاهی بود که حکم نقطه آغازینش را داشت؛ نماد اقشار محروم و مظلوم جوامع. در جنوب ایتالیا، به شهروندی افتخاری ناپل هم رسید و در فتح تمام جام‌های مهم ناپولی تا امروز نقش‌آفرینی کرد. بسیاری بر روحیه عیاشی و جنون‌آمیزش انتقاد می‌ورزیدند؛ به ویژه در بحبوحه جام جهانی اخیر که پس از پیروزی آلبی‌سلسته، حالت طبیعی نداشت و کارش به بیمارستان نیز کشید اما خوشگذرانی‌های وی بیشتر یک مقاومت برای قشر وی بوده، جهت به چالش کشیدن نظم موجود.

با اینکه با وی لقب D10S را می‌دادند (که تلفیق شماره ۱۰ وی با عبارت خدا در زبان لاتین بود)، وی سه سال پیش در کلکته هند گفت خود را خدای فوتبال نمی‌خواند. شاید دیه‌گوئیتو خدای فوتبال نباشد اما با درگذشت وی، شکی نیست که فوتبال یکی از زیباترین تکه‌هایش را از دست داد؛ تکه‌ای که آرسن ونگر درباره آن می‌گوید حاضر است در جهان باقی برای یافتنش به جهنم نیز برود.

گزارش

پرونده

میعاد نیک

و خدایی که دیگر نزدیک نیست

نابغه مجنون

دیه‌گو آرماندو مارادونا برای خیلی‌ها خدای فوتبال بود. کسی نمی‌توانست استعداد و شور او در مستطیل سبز را کتمان کند و کسی هم نمی‌توانست دوستش نداشته باشد. مارادونا در دنیای حد وسط‌ها جایی نداشت، در دنیای صفر و صدی‌ها هم همینطور. دیه‌گو را یا باید دوست می‌داشتی و یا باید عاشقش می‌بودی، تنفر از او غیرممکن بود. مارادونایی که خیل عظیمی از مردم دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی را عاشق فوتبال کرد و خودش هم برچسب خدایی را بر سینه‌اش چسباند اما خیلی صفر و صدی بود؛ بیش از حد.

همان روزی که آرژانتین تحت هدایت مارادونا با نتیجه‌ای مفتضحانه از جام جهانی ۲۰۱۰ حذف شد و به بوینس‌آیرس برگشت، باید می‌فهمیدیم که عشق مردم سرزمین نقره به خدای خود محدود به نتیجه‌ها نیست؛ آرژانتینی‌ها مارادونا را دوست داشتند چون مارادونا بود و چون نمی‌توان خدا را دوست نداشت. شاید هر کس دیگری آن تیم پرمهره را به قهرمانی در آفریقای جنوبی نمی‌رساند، با عصیان هواداران آلبی‌سلسته در سراسر کشور مواجه می‌شد و بولدوزرهای بی‌رحم انتقاد بی‌محابا از رویش رد می‌شدند اما دیه‌گو آمد و در آغوش مردمی جای گرفت که او را هنوز دوست داشتند و هنوز می‌پرستیدندش. مارادونا نشان داد که با دریبل‌های بی‌امان گل قرن بی‌نظیرش و یا با دست خدای آتشینش به قلب مردم آرژانتین نفوذ نکرده، دیه‌گو حتی در زمان شکست هم معشوقه‌ای بود عاشق کش و این را از همان روزها باید می‌دانستیم.

دیه‌گو هرچه در زمین فوتبال بی‌نقص عمل می‌کرد و هرچه دلبری‌هایش را در مستطیل سبز به بهترین شکل ممکن نمایش می‌داد اما دنیای بیرون از گود را عجیب طی کرد و نخواست که خدا باشد. خدای فوتبال در زندگی شخصی‌اش خیلی آدم بود و خیلی معمولی. مارادونا فوتبال را ترک کرد تا اشتباه کند، تا در اعتیاد غرق شود، تا در بی‌بند و باری غلت بخورد و تا مقام انسانیت تنزل پیدا کند. دیه‌گوی عزیز تمام آن صفر و صدهایش را به کلاب‌ها، بارها و مجالس آنچنانی برد تا نشان دهد در این زمینه هم بی‌نظیر است. مصرف کوکائین را به حد اعلایش رساند تا نشان دهد کسی در این زمینه هم مانند فوتبال روی دستش نیست، بطری‌های مشروبات را به‌جای توپ همدم همیشگی خود کرد تا جایگزینی برای دوست سابقش پیدا کند و لقبش را هم تغییر داد تا دیگر خدا نباشد.

مارادونا از خدایی خسته بود و این خستگی او را به سرکشی نزدیک کرد. کسی که فیلم بازی‌هایش هنوز هم برای الگوبرداری جوان‌ترها کاربردی است و پیراهن‌های نمادین‌اش هنوز هم در ناپل و بوینس‌آیرس طرفداران پروپا قرصی دارد، دیگر نخواست که نابغه باشد و این نبوغ ذاتی کتمان‌ناپذیر، او را به مرز جنون رساند؛ جنونی بی‌مرز، بی‌وقت و بی‌رحم. اسطوره‌ای که تنها قهرمانی‌های آرژانتین در جام‌های جهانی را به تنهایی کسب کرد، کسی که ناپل را از یک دهکده مرده به قطب گردشگری فوتبال ایتالیا تبدیل کرد و کسی که استعداد عجیبی در منفجر کردن پل‌های پشت سرش داشت، آرام رفت تا خداوند دستش را ناگهان پس بگیرد. مارادونا تاوان این همه مستعد بودنش را پس داد و این تاوان او را به جایی رساند که معنای مطلق تباهی را یدک بکشد. ال دیه‌گو همه چیزش را در بالاترین سطح انجام داد؛ چه فوتبال را، چه خوشگذرانی را و چه تباهی را.

پنالتی

کمانگری

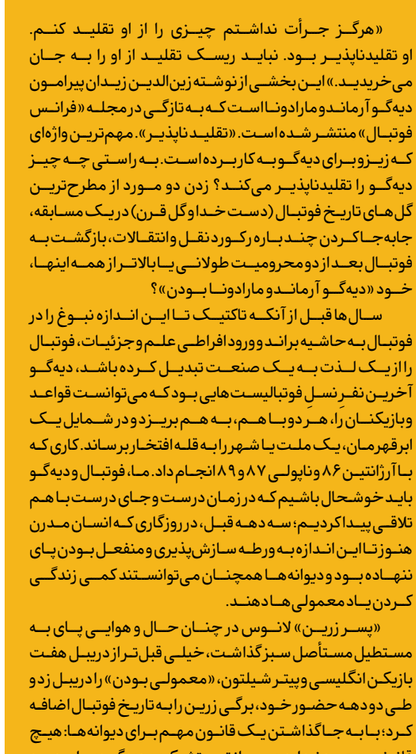

برای او که قبل از همه، معمولی بودن را دریبل زد

مرثیه‌ای برای یک دیوانه

«هرگز جرأت نداشتم چیزی را از او تقلید کنم. او تقلیدناپذیر بود. نباید ریسک تقلید از او را به جان می‌خریدید.» این بخشی از نوشته زین‌الدین زیدان پیرامون دیه‌گو آرماندو مارادونا است که به تازگی در مجله «فرانس فوتبال» منتشر شده است. «تقلید ناپذیر». مهم‌ترین واژه‌ای که زیزو برای دیه‌گو به کار برده است. به راستی چه چیز دیه‌گو را تقلیدناپذیر می‌کند؟ زدن دو مورد از مطرح‌ترین گل‌های تاریخ فوتبال (دست خدا و گل قرن) در یک مسابقه، جابه‌جا کردن چند باره رکورد نقل و انتقالات، بازگشت به فوتبال بعد از دو محرومیت طولانی یا بالاتر از همه اینها، خود «دیه‌گو آرماندو مارادونا بودن»؟

سال‌ها قبل از آنکه تاکتیک تا این اندازه نبوغ را در فوتبال به حاشیه براند و ورود افراطی علم و جزئیات، فوتبال را از یک لذت به یک صنعت تبدیل کرده باشد، دیه‌گو آخرین نفرِنسلِ فوتبالیست‌هایی بود که می‌توانست قواعد و بازیکنان را، هر دو با هم، به هم بریزد و در شمایل یک ابرقهرمان، یک ملت یا شهر را به قله افتخار برساند. کاری که با آرژانتین ۸۶ و ناپولی ۸۷ و ۸۹ انجام داد. ما، فوتبال و دیه‌گو باید خوشحال باشیم که در زمان درست و جای درست با هم تلاقی پیدا کردیم؛ سه دهه قبل، در روزگاری که انسان مدرن هنوز تا این اندازه به ورطه سازش‌پذیری و منفعل بودن‌های ننهاده بود و دیوانه‌ها همچنان می‌توانستند کمی زندگی کردن یاد معمولی‌ها دهند.

«پسر زرین» لانوس در چنان حال و هوایی پای به مستطیل مستأصل سبز گذاشت، خیلی قبل‌تر از دریبل هفت بازیکن انگلیسی و پیتر شیلتون، «معمولی بودن» را دریبل زد و طی دو دهه حضور خود، برگی زرین را به تاریخ فوتبال اضافه کرد؛ با به جا گذاشتن یک قانون مهم برای دیوانه‌ها: هیچ قانونی وجود ندارد. پس، از تو متشکریم دیه‌گو؛ برای همه جنونی که به ما هدیه دادی.